

فرهنگ است

یا نیرنگ؟

احمد کسروی



نویسنده :	احمد کسروی
نام دفتر :	فرهنگ است یا نیرنگ؟
چاپها :	یکم : بهمن ۱۳۲۳ ؛ دوم : فروردین ۱۳۲۵
پراکنش اینترنتی :	یکم : اسفند ۱۳۸۷ ؛ دوم : اسفند ۱۳۹۷ ؛ سوم : بهمن ۱۴۰۲
جای پراکنش :	کانال تلگرام
	این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.
جُستار :	نیرنگهای وزارت فرهنگ در آلودن جوانان به بدآموزیهای صوفیگری و کشتن غیرت ایشان
شمار ساتها :	۲۰
ویژگیهای بیرونی :	رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵
رده‌ی ویرایش :	دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و در پانوشتها با «ـ و» نموده شده.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.

این دفتـــر بـــیش از همـــه بـــرای دانشجویان و دانش‌آموزان نوشته شده. اینســـت آن را بدســـته‌ی دانشـــجویانِ پاکدین ارمغان می‌گردانم.

کسروی

فهرست

فرهنگ است یا نیرنگ؟	۱
کتابها و دفترهای همبسته (از ویراینده)	«۲۱ »

پیکره‌ها

۱ـ ابوالحسن فروغی	۴
۲ـ محمدعلی فروغی	۴
۳ـ ادوارد براون	۵
۴ـ سید نصراله تقوی	۷
۵ـ علی‌اصغر حکمت	۷
۶ـ محمد قزوینی	۱۳
۷ـ قاسم غنی	۱۳



بنام پاکْآفرنده‌ی جهان

سخنانی بوده که آقای کسروی در یکی از نشستهای پنجشنبه درباره‌ی کتاب آقای دکتر غنی رانده و سپس آنها را برشته‌ی نوشتن کشیده و چون در زمینه‌ی صوفیگریست همراه کتاب «صوفیگری» بچاپ رسیده. جداگانه [نیز] چاپ گردید.

دفتر پرچم

خوانندگان این دفتر نخست باید بدانند که در کشور ایران سیاستی بدخواهانه هست که از سالیان دراز در این کشور کارگر بوده. یک دسته از وزیران و سران اداره‌ها هستند که با یکدیگر همدستند و خواست ایشان آنست که از راههای گوناگون بکوشند و این توده[=ملت] را از پیشرفت بازدارند. بکوشند و نگزارند بآلودگیهای این توده چاره شود و تلاشهای نیکخواهان و غیرتمندان را در آن باره‌ها بیهوده گردانند.

این خود داستان بزرگیست و یکی از رازها می‌باشد ، و ما چون در جای دیگر آن دسته را شناسانیده و کمی از کارهاشان بازنموده‌ایم[1] در اینجا بآن نمی‌پردازیم. در اینجا سخن از چیز دیگر است.

در هزاروسیصد سال پیش که اسلام برخاست و مسلمانانْ ایران را هم بگشادند ، قرنها این کشور تکه‌ای از جهان اسلام می‌بود و از پیشامدهای آن جهان ـ از نیک و بد ـ بهره‌مند می‌شد. از جمله هرچه گمراهیها و اندیشه‌های پست درمیان مسلمانان پدید می‌آمد ایرانیان از آنها بهره می‌یافتند. بلکه در این باره بهره‌ی اینان بیشتر از دیگران می‌شد.

۱ـ نخست در کتاب «دادگاه» (۱۳۲۳) و سپس در کتابهای «افسران ما» و «در پیرامون ادبیات» در همان سال. ـ و

فلسفه‌ی یونان که بمیان مسلمانان آمد ایرانیان بیشتر از دیگران بآن رو آوردند و آن را گرفته به پروردن و بزرگ گردانیدن پرداختند.

صوفیگری که برخاست بیش از همه درمیان ایرانیان رواج گرفت و بیش از همه در ایـران پایـدار گردید.

شاعری که ویژه‌ی عرب می‌بود ایرانیان آن را گرفتند و از خود عربها بسیار جلوتر رفتند.

باطنیگری که یک رشته آموزاکها[=تعلیمـات] و کوششـهایی بـرای بهـم زدن اسـلام و برانـداختن دستگاه آن می‌بود با دست ایرانیان پدید آمد ، و با آنکه پیشرفتش پیش از همه در مصر و یمـن و آنجاهـا می‌بود در ایران بیش از دیگر جاها ریشه دوانید و آموزاکهایش جا در دلها برای خود باز کرد.

خراباتیگری جنبش دیگری بزیان اسلام می‌بود که از ایران برخاست و چون زبانِ آن ، شـعرهای فارسی (شعرهای خیام و حافظ و دیگران) می‌بود از ایران بیرون نرفت. لیکن در اینجا درمیـان خـود ایرانیان بسیار کارگر افتاد.

شیعیگری کشاکشی در زمینه‌ی خلافت می‌بود که از حجاز برخاست و قرنهـا در آن کشـور و در عراق کارگر می‌بود ، سرانجام رو به ایران آورده اینجا را کانونی برای خود گردانید.

افسانه‌ی مهدی که از روی پندارهای کهن ایرانی و جهودی درمیان عرب پدید آمده و افزاری در دست آرزومندان خلافت شده و بخود بالیده و بزرگ گردیده بود ، پس از قرنها بـه ایـران بازگشـت و اینجا را آشیانه‌ای برای خود گرفت.

اینها آلودگیهای مغزیست که ایرانیان از راه اسلام و در نتیجه‌ی پیوستن بمسلمانان پیدا کرده‌اند. بماند آن آلودگیهای کهن که از راه زردشتیگری و مسیحیگری و مانیگری از پیش می‌داشتند و نگـاه داشته بودند و هنوز هم می‌دارند.

اکنون سخن در آنست که آن دسته‌ی بدخواه ، یا مردان بدنهادِ روسـیاه ، کـه سـود خـود را در بدبختی و درماندگی این توده می‌دانند و دست بهم داده پافشاری بسیار می‌کنند ، یکی از کوششهای

آنان در این رشته است که این آلودگیها نه تنها از مغزها برنخیزد ، بلکه جایگیرتر گردد و زهرش هَنایندهتر [مؤثر] باشد.[۱]

کانون این کوششهای بدخواهانه وزارت فرهنگ است.[۲] این دستگاه با آن درازا و پهنا برای آنست که گمراهیها و بدآموزیهای گوناگونی که از زمانهای گذشته بازمانده و در کتابها جایگزینست ، رواج آنها را هرچه فزونتر گرداند. کتابها را بچاپ رسانیده در دسترس مردم گزارد ، در دبستانها و دبیرستانها آن بدآموزیها را در مغزهای نورسان آکنده همه را آلوده گرداند.

وزارت فرهنگ ایران برای این کارهاست. باین‌معنی که کسانی که در کارهای آن وزارتخانه دست داشته‌اند و شالوده‌ی آن را ریخته‌اند خواستشان همین می‌بوده. باهم به سُکالش [=شور] نشسته ، راهها اندیشیده ، آزمایشها کرده ، نیرنگها بکار برده ، دستگاهی را بدانسان که خواستشان می‌بوده پدید آورده‌اند.

باشد که کسانی این گفته‌ها را باور نکنند و این را یک بدگمانی از من درباره‌ی وزارت فرهنگ و بنیادگزارانش شناسند. ولی افسوس که نه چنانست ، افسوس که این گفته‌ها درباره‌ی آن وزارت همه راستست.

۱ـ اینجا جای تأمل و اندیشه‌ی بسیارست. شما می‌بینید حکومت ملایان در هر زمینه می‌کوشد به وارونه‌ی آنچه دو حکومت پهلوی به آن می‌پرداخت رفتار کند ـ مثلاً در اقتصاد و سیاست خارجی. عنوانشان اینست که آنها مستقل نبودند و دست‌نشانده بودند ، ما مستقل و آزادیم. مثلاً کارخانه‌های مشروبات الکلی ، کاباره‌ها و دانسینگ‌ها را بستند و کوشیدند سینماها فیلمهای بیگانه را نشان ندهند. بر سر یک روسری همه دیدند چه خونها ریختند. تنها در یک زمینه است که می‌بینید رفتار این حکومت هیچ تغییری با رفتار آن دو نکرده.

در این زمینه کسان آگاه را پرسشهایی خواهد بود که به آسانی پاسخ نمی‌توانند یافت. زمینه‌ی مشترک ، همین بدآموزیها و آلودگیهاست که ما بارها از آنها سخن بمیان آورده‌ایم.

صوفیگری که آن را «سرطان اندیشه» باید نامید به همان شدتی که در آن دو حکومت بود تبلیغ می‌شود در حالی که تعلیمات آن یکسره بضد اسلام است. خراباتیگری که در آن ستایش بی‌اندازه از باده یک بخش مهمی می‌باشد و در شعرهای شاعرانی همچون حافظ و خیام بفراوانی هست وآنگاه در آنها پیاپی به اسلام و پیغمبر و خدا گوشه می‌زنند ، به همان اندازه تبلیغ می‌شود که در دو حکومت پیش بود. بلکه در این تبلیغات خود حکومت و سران آن مستقیم دست دارند.

آیا در این کار رازی نمی‌باشد؟!.. این همان رازیست که نویسنده در آغاز این دفتر به آن اشاره کرده است. ـ و

۲ـ امروز وظایف (خیانتهای) وزارتِ فرهنگِ گذشته میان وزارتهای فرهنگ و ارشاد اسلامی ، وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم ، تحقیقات و فن‌آوری تقسیم شده است. امروز گذشته از این وزارتخانه‌ها ، سازمانهای دیگری نیز در آن خیانتها سهیم هستند. ـ و

وزارت فرهنگ تنها آن دستگاه بیرونی نیست. تنها آن اتاقها با کارکنانش و آن دبستانها و دبیرستانها و دانشکده‌ها با آموزگاران و دبیران و استادانش نیست. در پشت سر آن ، دستگاه درونی دیگری هست ـ دستگاهی که با دست محمدعلی فروغی‌ها ، ابوالحسن فروغی‌ها ، سید نصرالله تقوی‌ها ، علی‌اصغر حکمت‌ها ، دکتر قاسم غنی‌ها ، و دیگران راه برده می‌شود.



۱ــ ابوالحسن فروغی



۲ــ محمدعلی فروغی

بدبختی این کشور بجایی رسیده که مردان درسخوانده و چیزفهمش کوشش بنابودی توده را پیشه‌ی خود می‌گیرند و از چنان کار بسیار بی‌آزرمانه‌ای[بیشرفانه] **نان می‌خورند** و رخت می‌پوشند و به اتومبیل می‌نشینند و گردن می‌افرازند و بخود می‌بالند. این را باید در تاریخ بنویسند. باید در تاریخ بنویسند که بدبختی این توده و کشور تا باین جایگاه رسید.

به هر حال وزارت فرهنگ در ایران ، پس از آغاز مشروطه پدید آمده و این بدخواهان که از روز نخست دست در کار آن وزارت می‌داشتند و اندیشه‌های بی‌آزرمانه‌ی خود را بکار می‌بستند ، چون جنبش مشروطه با تکانی در فهمها و خردها توأم می‌بود و آزادیخواهان بیش یا کم زیان صوفیگری را

دانسته و یکی از شُوَندهای[سبب] درماندگی و بدبختی ایرانْ اندیشه‌های صوفیانه را می‌شناختند و نویسندگان و گویندگان بارها از آن بد می‌نوشتند و می‌گفتند ، از اینرو بدخواهان نیارَستند[1] که صوفیگری را درمیان دیگر بدآموزیها جا داده برواج آن نیز کوشند. در آن هنگام چنین دلیری‌ای ننمودند. تنها نام «ادبیات» و «مذهب» و «فلسفه» را عنوان نموده برواج بدآموزیهای زهرآلود این چند رشته بس کردند و بنیاد فرهنگ را بروی آنها گزاردند.

ولی چون سالها گذشت و روزگار دیگر گشت و آن سَهِشهای[احساسات] بیدارِ آغاز مشروطه کهن گردید ، بدخواهان که در کار خود بسیار ورزیده و آزموده‌اند و از زیرِ دست استادان بسیار آزموده[2] بیرون آمده‌اند فرصت را از دست ندادند و کم‌کم به ترانه‌ی صوفیگری برخاستند : گاهی نام «عرفان» را بمیان می‌آوردند ، گاهی گفتاری می‌نوشتند ، گاهی چون پا می‌افتاد کنفرانس می‌دادند. بگفته‌ی تبریزیان : «تیر را انداخته کمانش را نهان می‌کردند».



۳ــ ادوارد براون

۱ـ یارَستن = جرأت داشتن / کردن. ـ و
۲ـ از جمله پرفسور ادوارد براون. ـ و

بدینسان زمینه آماده می‌ساختند تا چند سال پیش یک گام بزرگی برداشتند و وزارت فرهنگ آشکاره بهواداری از صوفیگری پرداخت. کتابهایی را بچاپ رسانید و پراکند. بکسانی پولها داد که کتابهای تازه نویسند. صوفیگری را یکی از زمینه‌های درس در دانشسرا گردانید.

این یکی از دلیلها می‌بود که مرا درباره‌ی بداندیشیهای وزارت فرهنگ بیگمان گردانید. بکارهای بدخواهانه‌ی دیگر ، به هر کدام معنایی می‌شد داد و شُوَندی می‌شد پنداشت. درباره‌ی سعدی می‌شد گمان برد که چون برخی سخنان نیک‌نما نیز می‌دارد فریب آن را خورده‌اند. حافظ چون نامش را شنیده‌اند از زیان بدآموزیهایش ناآگاه مانده‌اند. درباره‌ی خیام می‌شد گفت فریب هیاهوی اروپا را خورده‌اند. در زمینه‌ی کیش می‌شد گمان برد که پروای ملایان و پیروانشان می‌دارند. لیکن درباره‌ی صوفیگری چه می‌شد پنداشت؟!. آیا بدی صوفیگری و ناسازگاری آن با زندگانی چیزیست که نهان مانَد و کسی با اندک فهم و خردی آن را نداند؟!. آیا چنین گمانی می‌شد برد؟!.

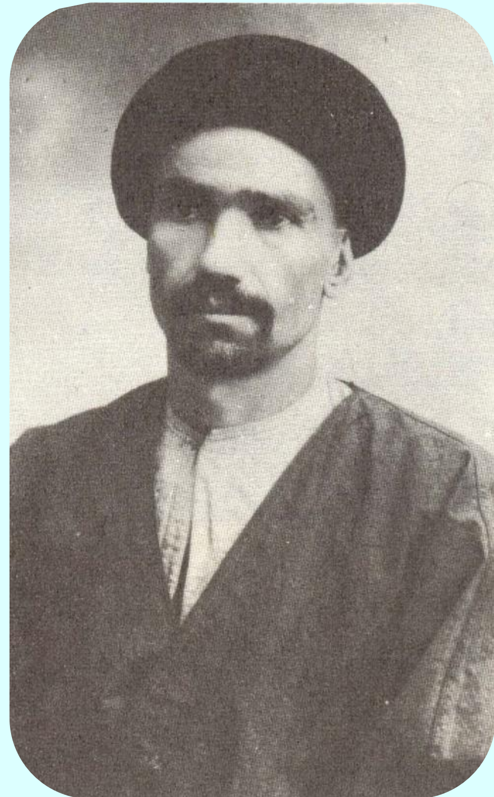
صوفیگری در هزار سال پیش که رواج گرفت ، در آن روزگارِ خاموشی جهان با زندگانی نساخت و مایه‌ی بدبختی و گرفتاری گردید. چه رسد بامروز که جهان در تکان بسیار سختیست و توده‌ها با یکدیگر به نبردهای نابود کننده برخاسته‌اند؟!. چه رسد باین روزگار که در کشاکش زندگانی کشتارگاههایی همچون استالینگراد و بوداپِست برپا می‌کنند؟!..

در چنین روزگاری که دانشمندان دانشهای خود را در راه آبادی جهان بکار می‌برند و دولتها نقشه‌های پنج‌ساله و ده‌ساله پیش می‌گیرند ، در کشور ویران بدبختی همچون ایران برواج صوفیگری کوشیدن و مردم دل‌مرده را دل‌مرده‌تر گردانیدن جز بدخواهی و دشمنی چه نامی تواند داشت؟!..

در چنین روزگاری که دیگران بجوانان درس غیرت و جانبازی می‌دهند و از آنان خلبانان و چتربازان پدید می‌آورند ، در این کشور بجوانان درس صوفیگری دادن و سَهِشهای آنان را زهرآلود گردانیدن ، جز کوشش بنابودی توده چه معنی تواند داد؟!.

صوفیگری «جهان را خوار داشتن ، آن را ویرانه گزاشتن ، دامن از آن درچیدن ، بگوشه‌ای

خزیده روز بسر بردن» است. آیا پستی و زیانمندی این اندیشه‌ها چیزیست که آقای علی‌اصغر حکمت و دکتر قاسم غنی نفهمند؟!. آیا گمان این اندازه نافهمی بآنان توان برد؟!.



۴ــ سید نصراله تقوی



۵ــ علی‌اصغر حکمت

بیجا نمی‌گویم که این پشتیبانی وزارت فرهنگ از صوفیگری و تلاشهای پافشارانه‌ی آن بپراکندن کتابهای صوفیان پرده از روی کار آن وزارت برداشت. من که می‌دانستم آن دستگاه چیست و برای چیست ، این پشتیبانی از صوفیگری مرا بیگمان گردانید.

وزارت فرهنگ یک کار شگفت هم کرده و آن اینکه حافظ که «خراباتی» بوده و در شعرهای خود نکوهشها بصوفیان کرده و گاهی دشنام نیز دریغ نگفته وزارت فرهنگ او را «صوفی» شناخته ، و آقای دکتر غنی بدستاویز «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ» بسخنان درازی از صوفیگری پرداخته و بنام «تاریخ تصوف در اسلام» کتابی بزرگ پدید آورده ، که با پول وزارت فرهنگ بچاپ رسیده و برای اینکه همه توانند آن را بدست آورند و خوانند ببهای کمی فروخته می‌شود.

باین کار وزارت فرهنگ ، باین صوفی شناختن حافظ ، دو شُوَند توان اندیشید. یکی آنکه

خراباتیگری را که خود گمراهی جداگانه می‌بوده نشناخته ، و چون حافظ با همه‌ی دشمنیش با صوفیان ، در قافیه‌بافیهایش گاهی نیز سودجویی از اندیشه‌های صوفیانه می‌کند و آنها را در شعرهایش می‌گنجاند از اینرو او را صوفی پنداشته‌اند. دیگری آنکه خراباتیگری ـ یا بهتر گویم : شعرهای حافظ ـ بسیار رسواست ، چه خراباتیگری «جهان را هیچ و پوچ دانستن و خود را در کارها بی‌اختیار شناختن و اندیشه‌ی گذشته و آینده نکردن و با مستی و خوشی بسر بردن» است که بسیار زشتست. از اینرو پرده‌پوشی بروی بدآموزیهای پست حافظ کرده و آنهمه شعرهایی را که درباره‌ی باده‌نوشی و مستیست نادیده انگاشته او را «صوفی» نشان داده‌اند. سود کار خود را در این دیده‌اند.

به هر حال ، چنانکه گفتم آقای دکتر غنی کتابی بزرگ در زمینه‌ی صوفیگری نوشته که عنوان بیرونی آن جستجوهای تاریخی و دانشی ، ولی خواست درونی ستاییدن صوفیگری و استوار گردانیدن بنیادش و افزودن برواج آن می‌باشد. در سراسر کتاب که بیش از هفتصد ساتست[۱] ، در هیچ جا سخن از ناسازگاری صوفیگری با زندگانی و از زیانهای بسیار آن نرفته. بلکه آقای دکتر کار را بجایی رسانیده که خواسته داستانهایی را که در کتابهای صوفیان بعنوان «کرامات» هست و بیگمان دروغست راست نشان دهد و آنها را با دانشها سازگار وانماید که می‌باید گفت آقای دکتر نه تنها بتوده و کشور خود ، بدانشها نیز «خیانت» کرده. این گناه دکتر چندان بزرگست که من نمی‌توانم از آن درگذرم. ناچار می‌باشم آن را دنبال کنم و دانشمندان جهان را بداوری خوانم. نخست نوشته‌های خود دکتر را می‌آورم. از «کرامات» صوفیان سخن می‌راند و پس از دو سات می‌نویسد :

«اگر بخواهیم انواع و اقسام کرامات و خوارق عادات منسوب باولیا را در اینجا ذکر کنیم شاید چند مجلد هم کفایت نکند. زیرا در هر نوعی از انواع کرامات هزاران قصد هست از قبیل راه رفتن بر روی دریا و طیران در آسمان و باراندن باران و حضور در جاهای مختلف در یک آن و معالجه‌ی بیماران با نگاه یا با نفس و زنده کردن اموات و دست‌آموز کردن و مطیع ساختن حیوانات درنده از قبیل شیر و پلنگ و علم به حوادث آینده و اخبار بآن و ناتوان ساختن یا کشتن اشخاص با یک کلمه و یا یک حرکت و مکالمه با حیوانات یا نباتات و خاک را بطلا و احجار کریمه مبدل ساختن و خوراک

۱ـ سات = صفحه. ـ و

و آب حاضر ساختن بدون اسباب ظاهر و اطلاع و اشراف بر خواطر و نیات اشخاص و تصرف در فکر و اراده‌ی دیگران و غیره که برای صوفی که قائل بقوانین طبیعی نیست تمام این خارق عادات و برهم زدن نوامیس طبیعی شدنی و قابل قبول است.

البته از نظر تحلیل علمی بایستی بین چیزهای غیرممکن[1] که بحکم عقل و علم و منطق و قوانین عالم شهود بصراحت ممتنع است و چیزهای ممکن که یک قسم توضیح و توجیه علمی و طبیعی دارد باید فرق گذاشت مثلاً قسمتی از کرامات منسوب باولیا مطابق با اصول و قواعدی است که در معرفةالنفس و فن تحلیل و تجزیه‌ی قوای روحی محرز و مقرر است از قبیل معالجه از راه عقیده و ایمان و توجه و تلقین فکر و تصرف در اراده و اشراف بر خواطر و نیز القاء و تلقین تحت تأثیر خواب مغناطیسی و امثال آن که هر کس بدقت در کتب عرفا و دستورهای آنها بمبتدیان اهل سلوک بنگرد برمی‌خورد که چگونه مطابق اصول و موازین علم‌النفس مرید را مستعد اخذ تلقین می‌سازند مثلاً غالباً دستور اینست که مرید باید با مراقبت تام و توجه کاملِ حواس به یک مرکز بکوشد که ذکری را که از طرف مرشد باو داده شده یا شخص مرشد را کاملاً در ذهن خود حاضر داشته باشد بطوری که همه‌ی قوای فکری او در آن ذکر یا در شخص مرشد مثل ملک حافظ همیشه با او باشد و در هر حال و در همه‌جا از او منفک نباشد بالاخره این توجه شدید باندازه‌ای دوام بیابد که مرید و مرشد را در همه‌ی خلق و در همه‌ی اشیاء حاضر و ناظر ببیند تا بمقام «فنای در مرشد» برسد و چون این تمرین حاصل شد و روح مرید با مرشد اتصال یافت همین تمرین را با مراقبت تام و تحت راهنمایی و ارشاد مرشد نسبت بقطب یعنی پیشوایی که مرشد دستگیر از مشایخ طریقه‌ی اوست بجا بیاورد تا بمقام «فنای در قطب» برسد بعد بهمین طریق «فنای در پیغمبر» برای او حاصل شود و بالاخره بمقام «فناء فی الله» برسد و بطوری خود را در خدا مستغرق سازد که خود از میان برخیزد و در همه‌ی اشیاء جز خدا چیزی نبیند و بتحقیق بداند که با غیرت وحدانیت وجود اغیار محال باشد و هر غیری که در توهم آید خیال بود چنانکه محققی گفته است :

هر دیده که بر فطرت اول باشد — یا آنکه بنور حق مکحل باشد
بیرون ز تو هرچه بیند اندر عالم — نقش دوم‌دیده احول باشد[2]

برای نمونه چند فقره خوارق عادات و کرامات و امور غریبه‌ای که بمشایخ بزرگ نسبت داده شده از بعضی کتب تراجم احوال عرفا التقاط نموده و در اینجا ثبت می‌کنیم ...

۱ـ مثلاً از قبیل حکایتهای ذیل که شیخ عطار در جلد اول تذکرةالاولیاء (صفحه‌ی ۱۵۳ چاپ لندن) در ذکر بایزید بسطامی می‌گوید : «نقل است که روزی یکی درآمد و از حیا مسئله‌ای پرسید. شیخ جواب داد آن کس آب شد. مردی درآمد آبی زرد دید. ایستاده گفت یا شیخ این چیست؟ گفت یکی درآمد و سئوالی از حیا کرد و من جواب دادم طاقت نداشت چنین آب شد از شرم.»

۲ـ «رسالةالوجود» میر سید شریف جرجانی ، چاپ حضرت آقای حاج‌سید نصرالله تقوی.

حکایت بخط امام احمد مالکان دیدم که نوشته بود که زنی را در مجلس شیخ در میهنه حالتی پدید آمد خویشتن را از بام بینداخت شیخ اشارت کرد در هوا معلق بماند باز دست فرو کردند و او را بر بام کشیدند بنگریستند دامن او در میخی ضعیف آویخته بود.

نقل است که مالک دینار وقتی در سایه‌ی درختی خفته بود ماری آمده بود و یک شاخ نرگس در دهان گرفته و او را باد می‌کرد.

وقتی رابعه‌ی عدویه بعزم حج در بادیه می‌رفت درمیان بادیه خر بمرد مردمان گفتند این بار تو ما برداریم گفت شما بروید که من بر توکل شما نیامده‌ام مردمان برفتند رابعه تنها بماند سر برکرد گفت الهی پادشاهان چنین کنند با عورتی غریب عاجز مرا بخانه‌ی خود خواندی پس درمیان راه خر مرا مرگ دادی و مرا به بیابان تنها بگذاشتی هنوز این مناجات تمام نکرده بود که خر بجنبید و برخاست رابعه بار بر وی نهاد و برفت.

نقل است که وقتی دیگر رابعه بمکه می‌رفت درمیان راه کعبه را دید که باستقبال او آمد رابعه گفت مرا رب‌البیت می‌باید بیت چه کنم.

نقل است که بایزید در راه اشتری داشت زاد و راحله‌ی خود بر آنجا نهاده بود کسی گفت بیچاره آن اشتری که بار بسیار است برو و این ظلمی تمام است بایزید چون این سخن بکرات از او بشنود گفت ای جوانمرد برداربنده‌ی بار اشترک نیست فرو نگریست تا بار بر پشت اشتر هست بار به یک بَدَست[1] از پشت اشتر برتر دید او را از گرانی هیچ خبر نبود گفت سبحان الله چه عجب کاری است. بایزید گفت اگر حقیقت حال خود از شما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگر مکشوف گردانم حوصله‌ی شما طاقت ندارد با شما چه باید کرد ...

نقل است از ابراهیم ادهم که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقه‌ی ژنده‌ی خود پاره می‌دوخت سوزنش در دریا افتاد کسی ازو پرسید که مُلکی چنان از دست بدادی چه یافتی اشارت کرد بدریا که سوزنم بازدهید هزار ماهی از دریا برآمد که هر یک سوزنی زرین بدهان گرفته ابراهیم گفت سوزن خویش خواهم ماهیکی ضعیف برآمد سوزن او بدهان گرفته گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن مُلک بلخ این است دیگرها را تو ندانی».

تا اینجاست نوشته‌های آقای دکتر (چنانکه نشانه گزارده شده برخی از داستانها آورده نشده).

خواهشمندم خوانندگان آن را بار دیگر خوانند و نیک اندیشند. نیک اندیشند که آقای دکتر :

۱) داستانهایی که صوفیان بنام «کرامات پیران خود» ، در کتابهاشان نوشته‌اند براست می‌دارد ، و

۱ـ بَدَست = وجب. ـ و

سخن گفتن با جانوران و آگـاهی دادن از آینـده و زر سـاختن خـاک و گـوهر گردانیـدن سـنگ و زنـده گردانیدن مرده و مانند اینها را «شدنی» می‌شمارد و می‌کوشد که آنها را با دانشها سـازش دهـد ، (تنهـا «آب شدن کسی را از شرم» «شدنی» ندانسته برکنار می‌گرداند) که این خود جای گفتگوست.

۲) راه دانشی که آقای دکتر برای این کارها نشان می‌دهند «چیرگی روانی» یا بگفته‌ی خودش «قواعدیست که در معرفت‌النفس و فن تحلیل و تجزیه‌ی قوای روحی محرز و مقرر است». در حـالی که در آن کارهایی که یکایک می‌شمارد و داستانهایی که راست دانسـته یـاد می‌کنـد (کـه مـا هـم آوردیم) ، آن عنوان «چیرگی روانی» هیچ نیست. کسی را در هوا معلق داشتن ، خری مرده را زنـده گردانیدن ، کعبه به پیشواز کسی آمدن ، بار شتری بر هوا ایستادن و مانند اینهـا چـه همبسـتگی بـا چیرگی روانی (یا قواعد معرفت‌النفس) دارد؟!.. این نیز جای گفتگوست. ایـن خـود نیرنگـی از دکتـر می‌باشد. این گندم نمودن و جو فروختن می‌باشد.

اکنون سخن ما بر سر آنست که آیا از دیده‌ی دانشها چنان کارهـایی (کارهـایی بیـرون از آیـین سپهر[=طبیعت]) شدنیست؟.. آیا یک دانشمند تواند براست بودن آن داستانها باور کند؟!. آیـا دکتـر غنی این نوشته‌ها را از روی باور نوشته؟!. آیا چنین گمانی باو توان برد؟!. آیا چنین نوشته‌هایی از یک پزشک دانشمند ، گذشته از همه چیز ، «خیانت» بجهان دانش نیست؟!. در این زمینه اسـت کـه مـا دانشمندان جهان را بداوری می‌خوانیم. در این زمینه است که دوست می‌داریم هر دانشمندی ، چه از ایرانیان و چه از دیگران ، چون این سخنان مـا را می‌خوانـد فهمیـده‌ی خـود را در دو زمینـه‌ی زیـر بنویسد و بروزنامه‌ای دهد و این کار را بپاس دانشها و آمیغها[=حقایق] کند :

۱ـ آیا بافسانه‌هایی که از درویشان نوشته‌اند ، از سخنگویی با جانوران ، پیشگویی از آینده ، دُر و گوهر گردانیدن خاک و سنگ ، زنده گردانیدن مرده ، و مانند اینها ، باور توان داشت؟!. آیا از دیـده‌ی دانشها چنان کارهایی را (آن هم با دست درویشان بیدانش) شدنی توان شناخت؟..

۲ـ یک دکتر در پزشکی و استاد روانشناسی که چنان افسانه‌هایی را براست می‌دارد و آنهـا را بـا

دانشها سازش می‌دهد بچنان دکتری با چه دیده‌ای توان نگریست و چه نامی باو توان داد؟..

من پیامی نیز بخود دکتر می‌فرستم :

آقای دکتر غنی ما شما را بدخواه توده‌ی خود شناخته‌ایم. ما براز کارهای شما و همدستانتان پی برده نیک دانسته‌ایم که شما این کتابها را درباره‌ی حافظ و صوفیگری بخواهش دیگران و برای افزودن برواج صوفیگری و جبریگری و دیگر بدآموزیها که جز مایه‌ی بدبختی توده نیست نوشته‌اید. اینک دلیلهای ما :

باور نکردنیست که شما بدی صوفیگری و ناسازگاری آن را با زندگانی ندانید. باور نکردنیست که شما زیانهای بسیار شعرهای حافظ را (بویژه پس از آنکه ما بارها نوشتیم و پراکندیم) درنیابید. باور نکردنیست که شما بافسانه‌های صوفیان که «کرامات» نام گزارده‌اند باور دارید. شما که مردی دانشمندید چه شده که در رشته‌ی دانشهای خود[1] نکوشید و با میرزا محمدخان قزوینی[2] ریش بریش داده بچاپ کتاب حافظ و مانند آن پردازید؟!.. چه شده که برای افسانه‌های خنک صوفیان «راه دانشی» سازید و از نیرنگ و فریبکاری نیز بازنایستید؟!. اینها دلیلهاییست که بدخواهی شما را با توده و کشور بی‌پرده می‌گرداند و جایی برای خوشگمانی باز نمی‌گزارد.

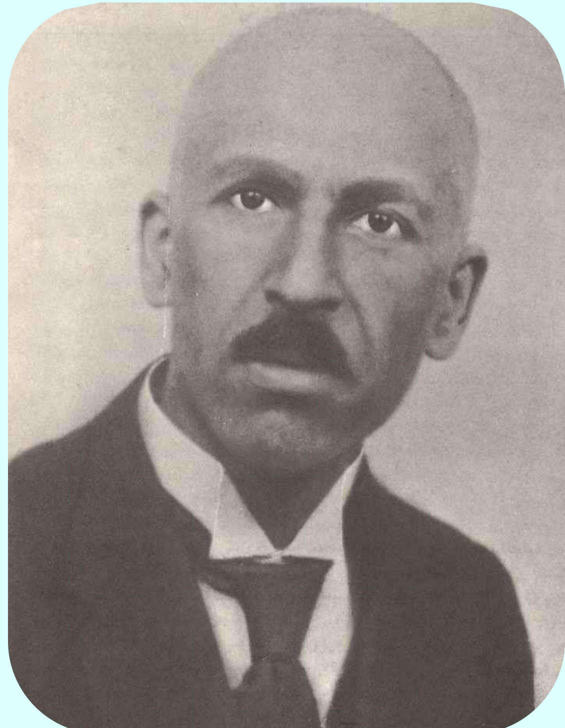
با اینحال ما دوست می‌داریم شما از خود «دفاع» کنید. دوست می‌داریم بایرادهای ما پاسخ دهید.

آقای دکتر آیا راستست که رابعه چون در راه خرش مرده بوده آن را زنده گردانیده؟.. آیا راستست که بایزید باری که بر اشتر می‌نهاد آن بار در هوا می‌ایستاد و سنگینی بر شتر نمی‌انداخت؟.. آیا راستست که خانه‌ی کعبه به پیشواز رابعه آمده بود؟. آیا راستست که ابراهیم چون سوزنش را که بدریا افتاده بود بازخواست هزار ماهی هر یکی سوزن زرینی در دهان از آب بیرون آمدند؟.. آیا چنین کارهایی

۱ـ اشاره بدانش پزشکی است که دکتر غنی درسش را خوانده و به آن پیشه نیز پرداخته بود. ـ و

۲ـ محمد قزوینی ، همکار و همدست پرفسور براون که در چاپ کتابهای «اوقاف گیب» او و شاگردش نیکلسون را یاور بود. به این رشته کوششهای خیانتکارانه‌ی او در روزنامه‌ی پرچم شماره‌ی ۴۲ و نیز در کتاب «در پیرامون ادبیات» اشاره رفته است. ـ و

توانستی بود؟.. آیا در روانشناسی (یا بگفته‌ی خودتان معرفةالنفس) «قواعدی» هست که کسانی را توانا باین کارهای بیرون از آیین سپهر (خارق‌الطبیعه) گرداند؟ اگر هست بازگویید و بما بفهمانید.



۶ــ محمد قزوینی



۷ــ قاسم غنی

آقای دکتر من نمی‌خواهم گفتگو رویه‌ی[صورت] ریشخند و شوخی گیرد و این ناچاریست که می‌پرسم : شما که «چیرگی روانی» پیران صوفی را بر پیروان به رخ ما کشیده و همان را راز «کرامتهای» آنان نشان داده‌اید آیا در داستان خر زنده گردانیدن رابعه نیز ، آن بوده؟.. آیا رابعه خرش هم صوفی می‌بوده؟.. آیا پایگاه «فنای در مرشد» را یافته بوده؟.. من نمی‌دانم شما چه خواسته‌اید؟!. چرا بدانسان سر کلافه را گم کرده‌اید؟!.

شما یا یکباره بگویید پیران صوفی ، چنانکه دعوای خودشان هست بر جهان و سپهر چیره ، و به «برهم زدن نوامیس طبیعی» توانا می‌بوده‌اند ، و دیگر نامی از دانشها نبرده کاری با آنها ندارید و یا از مرز دانشها پا بیرون نگزارید و باین گزافه‌های بسیار پست رویه‌ی دانش ندهید. بکشور و توده‌ی خود خیانت می‌کنید ، باری بجهان دانش خیانت نکنید. به هر حال ما از شما پاسخ می‌خواهیم.

ما از «کرامتهای» صوفیان در کتاب «صوفیگری» سخن رانده نشان داده‌ایم که چه از دیده‌ی تاریخ

و چه از دیده‌ی دین ، همه‌ی آنها دروغ و همه‌ی آنها گزافه‌های بیشرمانه‌ای بیش نیست ، نشان داده‌ایم که چون مغولان به ایران آمدند و آنهمه کشتار و تاراج در این کشور کردند که می‌باید گفت سختترین روز ایرانیان می‌بود ، صوفیان که در همه‌ی شهرها می‌بودند و با فراوانی میان مردم می‌زیستند یکی نتوانست کمترین هنری از خود نماید و با این لافها که از چیرگی خود به سپهر می‌زنند بکوچکترین کاری نتوانستند برخاست. هر یکی از پیرانشان یا همچون ابوبکر رازی بی‌غیرتانه زنان و فرزندان را بدم شمشیر سپرده خود بگریختند و یا همچون شیخ عطار با پستی و خواری کشته شدند.

اینها را در آن کتاب نشان داده‌ایم و اینست دوباره بآنها نپرداخته در اینجا خواستیم از دیده‌ی دانش بآن داستانها نگریم. چون آقای دکتر غنی از آن راه پیش آمده ما نیز تنها از آن راه پیش آمدیم. پاسخی هم که می‌خواهیم از آن راه باید بود.[۱]

از دکتر غنی می‌گذرم. وزارت فرهنگ که این کتاب را بچاپ رسانیده پاسخده[=مسئول] نوشته‌های آنست. در این چند سال وزارت فرهنگ پیاپی کتابهای صوفیگری بچاپ رسانیده و میان مردم پراکنده. همه چیز بکنار ، همین داستان «کرامتهای» صوفیان چون بدانشها (و همچنان به دین) همبستگی می‌دارد ما ناچاریم آن را پی کنیم و با وزارت فرهنگ بگفتگو پردازیم :

اگر این راستست که پیران صوفی بآیین سپهر چیره درآمده کارهای بیرون از آیین (خارق‌الطبیعه) می‌کرده‌اند پس صوفیگری چیز بسیار ارجداریست و جایگاه آن والاتر از دانشهاست. پس چرا جهانیان از آن ناآگاه مانند؟. چرا در سراسر جهان بجای دانشگاهها خانقاههای صوفیگری برپا نگردد؟.

فسوسا دانشمندان پس از سیصد سال رنج و کوشش تازه بآن نتیجه رسیده‌اند که مرده‌ای را همان ساعت که مرده خون تازه‌ای در تنش جا دهند و آن را بزندگی بازگردانند. این هم چیزیست که ما از دور می‌شنویم و هنوز روشن و بیگمان نگردیده. ولی صوفیان می‌توانسته‌اند هر مرده‌ای ـ چه کهن و چه تازه ـ تنها با یک خواستن بزندگی بازگردانند. می‌توانسته‌اند کاری باین بزرگی را با آن

۱ـ باید بود [bud] = باید بودن. بود سبک شده‌ی بودن است. ـ و

آسانی بانجام رسانند. از چنین هنری چرا جهانیان ناآگاه مانند؟. چـرا دانشـمندان بسـودجویی از آن نپردازند؟.. ما نمی‌دانیم وزارت فرهنـگ ایـران چـرا سسـتی می‌کنـد؟.. چـرا چنـین راز ارجـداری را بدانشمندان آگاهی نمی‌دهد؟.

ما بوزارت فرهنگ می‌گوییم : از دو حال بیرون نیست : یا آنچه دکتر غنی درباره‌ی صـوفیگری و چیرگی آنان بسپهر و بهم زدن آیین آن نوشته راستست و یا همه دروغ می‌باشد. اگـر راستسـت چـرا همان زمینه را دنبال نمی‌کند و بسودجوییهایی از آن برای کشور و توده برنمی‌خیزد؟. چرا جهانیان را از آن آگاه نمی‌گرداند؟. اگر دروغست پس چرا کتاب او را بچاپ رسانیده؟. چـرا او را بنوشـتن چنـان دروغهایی واداشته است؟. آیا این کار آن وزارت گذشته از همه چیز ، زبان ریشخند دانشمندان را بـاز نخواهد گردانید؟!. ما پافشاری نموده از وزارت فرهنگ نیز می‌خواهیم بما پاسخ دهد. مـا می‌خـواهیم بدانیم : آن وزارت فرهنگست یا وزارت نیرنگ؟

ما از وزارت فرهنگ چیزهای بسیار توانستیمی پرسید. این وزارت همانست که برای دانشـکده‌ها لابراتوار و دیگر افزارها نمی‌خرد و پیاپی پولها می‌ریزد و کتابهای حافظ و سعدی و مثنوی و مانند آن را بچاپ می‌رساند. همانست که چند بیمارستانی که بدستش سپارده شده بودجه‌ی آنها را نمی‌رسـاند و بیماران بینوا را که پناه بسایه‌ی دولت آورده‌اند بی‌دارو و خوراک می‌گزارد و پولها بنام «حق‌التألیف» باین بدخواه و آن بدخواه می‌پردازد. همانست که اگر کتابهای سودمندی برای خریدن و یا چاپ کردن پیشنهاد شود ، نبودن بودجه را بهانه خواهد آورد. ولی برای چاپ کتابهای سراپا زیان هر سـاله پولهـا بیرون می‌ریزد. از این زمینه‌ها پرسش یا ایرادْ بسیار می‌داریم. ولی از همه‌ی آنها چشم پوشیده در اینجا تنها به یک پرسش دانشی برخاسته‌ایم و پاسخ را نیز در همان زمینه می‌بیوسیم[1].

کسانی که در ایران برواج صوفیگری می‌افزایند بهانه‌ای هم ساخته‌اند. بهانه‌ای کـه سـراپا فریـب ولی گیراست. می‌گویند : «این مادّیگری که اروپا را فراگرفته چاره‌ی آن جز با رواج صوفیگری نخواهد

۱ـ بیوسیدن (biusidan) = منتظر بودن. ـ و

بود». صوفیگری را در ایران رواج می‌دهند که چاره‌ی مادّیگری اروپا باشد.

فروغی که سردسته‌ی این بدخواهان و فریبکاران او می‌بود روزی در زمان نخست‌وزیریش از نوشته‌های من درباره‌ی شاعران و صوفیان گله می‌کرد و همان جمله‌ها را بزبان می‌آورد.

پاسخ دادم که سخن بسیار پرتیست. زیرا مگر اروپاییان صوفی خواهند شد؟!. آیا چنین امیدی بآنان توان بست؟!. آنگاه مادّیگری را با صوفیگری چاره کردن آیا ماننده‌ی آن نیست که کسی که از افزونی خون بیمار یا دیوانه گردیده شما چندان خون ازو بگیرید که بیکباره ناتوان گردد و افتد و برنخیزد؟!. یا مانندهی آن نیست که کسی که می‌خواهد از آن سوی بام فروافتد شما دستش را گرفته باین سو آورید و بگویید از این سو فروافت.

گفتم : اگر مادّیگری برای جهان گرفتاریست صوفیگری گرفتاری دیگری خواهد بود. امروز در نتیجه‌ی مادّیگری مردم بی‌اندازه می‌کوشند و آزمندان پولها می‌اندوزند ، و فردا که بگمان شما صوفی خواهند شد همه بیکار و بی‌درد زیسته از کوشش خواهند گریخت و جهان ویران خواهد ماند.

این نتیجه‌ی صوفیگری و مانندهای اوست که ایرانیان سرزمینی را که می‌دارند و دست‌کم باید خوراک و پوشاک و نوشاک[1] سیصدملیون را بدهد روزی بیست‌ملیون را نمی‌تواند داد و چنین سرزمینی در بیشتر سالها کمیابیست. اگر اروپاییان صوفی شوند اروپا نیز چنین خواهد بود.

اینها را که گفتم با آنکه پاسخی نتوانست هیچی درو نهَنایید [=اثر نکرد] و این دلیل دیگر می‌باشد که کارهای او و همدستانش از راه بدخواهیست ، نه از روی نافهمی.

روزی دیگری چنین می‌گفت : «شما به تصوف توهین می‌کنید. ولی متفکرین بر این عقیده‌اند که چاره‌ی مادّیگری اگر باشد و نباشد با تصوف خواهد بود». گفتم : این سخن شما بیاد من می‌اندازد آن را که لعلی شاعر شعرهایی از روی شوخی در زمینه‌ی پزشکی سروده و برای بسیاری از بیماریها و دردها ، درمانها و چاره‌ها یاد داده. از جمله درباره‌ی کژدم‌گزیدگی چنین می‌گوید :

۱ـ نوشاک = آنچه نوشند. ـ و

خواهی ار دفع سم عقرب را — بشنو این نسخه‌ی مجرب را
پنج مثقال مرگ موش بنوش — تا بحدی ترا کند بیهوش
که رود سم عقرب از یادت — برساند ترا باجدادت

چون یک مرد کودن می‌بود به همان پاسخ شوخی‌آمیز بس کردم. دوباره می‌گویم : اینها همــه از روی فریبکاریست. نه چاره‌ی درد اروپا با صوفیگری تواند بود و نه صوفیگری در اروپا پیش تواند رفت. پس از همه‌ی اینها ما در ایران ، باید بیش از همه در اندیشه‌ی دردهای خود باشــیم و بچــاره‌ی آنهــا کوشیم. اگر چاره‌ی مادیگری اروپا صوفیگریست باشد ، آیا چاره این درماندگی و بیچــارگی شــرقیان چیست؟.. ما باید پیش از همه و بیش از همه در این باره بکوشیم.

جای هیچ گفتگو نیست کــه مایــه‌ی بــدبختی ایرانیــان همــان بــدآموزیهای صــوفیان و خراباتیــان و مانندهای آنهاست. در ایران کوششها باید در راه برانداختن اینها باشد. **وزارت فرهنگ ، اگر برای ویرانی این کشور نبودی بایستی بوارونه‌ی آنچه امروز می‌کند نبرد با صوفیگری و خراباتیگری و مانند آنها را بزرگترین بایای**[وظیفــه] **خود شمارد. بایستی بجای کتابهای حافظ و سعدی و مثنــوی و مانند اینها کتابهایی در بازنمودن زیانهای آنها بچاپ رساند و بمیان مردم پراکند.**

کوتاه‌سخن آنکه در ایران چنین سیاست بدخواهانه‌ای هست و یک رشته‌ی بزرگ آن هواداری از گمراهیهای کهن و کوشش بآلوده گردانیدن مغزهای جوانان می‌باشد ، و یکی از زهرآلودترین گمراهیها که بدخواهان برواج آن می‌کوشند صوفیگریست که وزارت فرهنگ آن را براه دیگری انداخته و از چند راه برواج آن پرداخته.

اینست ما نیز درمیان تلاشهای خود که در برابر بــدخواهان و در راه برانــداختن آن گمراهیهــا و نادانیها می‌کنیم ، گفتارهای بسیاری هم درباره‌ی بیپایی صــوفیگری و زیانمنــدی آن نوشــته کتــابی جداگانه هم بچاپ رسانیده‌ایم[۱]. ولی من بآنها بس نکرده می‌خواهم جوانان دبیرستانها و دانشکده‌ها را

۱ـ کتاب «صوفیگری». ـ و

از دامهایی که زیر پای آنها گسترده شده آگاه گردانم و آنست که باین سخنان پرداختم.

این آزمایش نیکیست که وزارت فرهنگ شناخته گردد. آنگاه جوانان در دانشکده‌ها و دبیرستانها توانند خود نیز آزمایشهایی کنند و از چگونگی کار نیک آگاه گردند. هنگامی که درس از صوفیگریست و یا درمیان درسها سخنی از صوفیگری بمیان آورده می‌شود و شعرهای صوفیان آموخته می‌گردد ، از فرصت سود جسته از دبیر یا استاد پرسشهایی کنند : آیا صوفیگری با زندگانی سازگار است؟. آیا می‌توان با دستورهایی که صوفیان می‌دهند زندگی بسر برد؟. آیا در زمانهای گذشته ایرانیان از صوفیگری سود برده‌اند یا زیان؟. بهر چه وزارت فرهنگ هواداری از صوفیگری می‌کند و برواج آن می‌کوشد؟. بهر چه پیاپی کتابهای صوفیان را چاپ می‌کند؟. از این پرسشها بسیار توان کرد.

تنها در زمینه‌ی صوفیگری نیست. بدتر از آن شعرهای حافظ و سعدیست. جوانان توانند بدآموزیهای آنان را چه درباره‌ی جبریگری چه در دیگر زمینه‌ها به رخ دبیران و استادان کشند و پرسشهایی کنند. آن دبیری که می‌آید و از گلستان درس می‌گوید و بآن بس نکرده بستایشهای دور و دراز از سعدی می‌پردازد جوانان توانند صد پرسش از او کنند. توانند باب پنجم آن کتاب را به رخ دبیر کشیده بپرسند آیا کتابی با آن زشتیها جای آنست که کتاب درسی باشد؟!.

این «حق طبیعی» هر جوان دانشجوییست که درسهایی را که می‌خواند سود آنها را از پیش بشناسد. بویژه در جایی که چنین بدگمانیهایی درمیان است.

این پرسشها که بشود دیده خواهد شد که بهیچ یکی پاسخ درستی درمیان نیست. درباره‌ی دبیر یا استاد از دو حال بیرون نیست : یا او کسیست باخرد و پاکدرون که با سَهِشهای جوانان همراهی خواهد کرد و او نیز بیدار خواهد گردید ، و یا کسیست آلوده‌مغز و دلیل‌نافهم که شناخته گردیده حالش روشن خواهد شد.

این بدی را که وزارت فرهنگ باین کشور می‌کند (یا بهتر گویم ، آن راه خیانتی که فروغیها و

حکمتها و دیگران پیش گرفته‌اند) چیزی نیست که درخور چشم‌پوشی یا خاموشی باشد. من بدی‌ای را درباره‌ی یک توده بزرگتر از این نمی‌شناسم.

اینست جای هیچ گفتگو نیست که باید در برابر آن ایستادگی نشان داد. امروز راه همانست که ما اینها را بنویسیم و جوانان را بیدار گردانیم و خواهد رسید آن روزی که به یک کار بسیار بزرگتری برخاسته این فرهنگ را از میان برداریم و فرهنگی دیگر ـ فرهنگی بمعنی راست آن ـ بنیاد گزاریم.

امروز در ایران گفتگوی «تعلیمات اجباری» است. وزارت فرهنگ قانونی گذرانیده و روزنامه‌ها بشور افتاده‌اند و گفتارها می‌نویسند. در بودجه پولهایی برای بکار بستن آن قانون گنجانیده می‌شود.

بسیار نیک ، ما نیز همداستانیم. ما نیز شادمانیم. باید در سراسر کشور ـ چه در شهرها و چه در دیهها[1] ـ دبستانها باشد. باید همه‌ی بچگان چه دختر و چه پسر درس خوانند ، باید همه‌ی مردم چه زن و چه مرد از فرهنگ بهره یابند. اینها همه راستست.

ولی آیا آموزاکها چه خواهد بود؟!. وزارت فرهنگ برای بچه‌های ساده‌ی روستایی چه ارمغان خواهد فرستاد؟!. اگر آموزاکهای وزارت فرهنگ اینهاست که هست وای بحال ایران اگر «تعلیمات اجباری» پا گیرد! وای بحال این توده‌ی بدبخت اگر آن قانون بکار بسته شود؟!

وزارت فرهنگ برای بچگان روستایی نیز شعرهای سعدی و حافظ و خیام را ارمغان خواهد فرستاد ، مغزهای آنها را نیز آلوده خواهد گردانید ، نیروهای خدادادی آنها را نیز سست و بیکاره خواهد گردانید :

زین پیش نشان بودنیها بوده است — پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده است
تقدیر ترا هر آنچه بایست بداد — غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است /
بخت و دولت بکاردانی نیست — جز بتأیید آسمانی نیست /
بگیر طُرّه‌ی مه طلعتی و غصه نخور — که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است /

۱ـ دیه (dih) = ده ، روستا. ـ و

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند کز اثر صبر نوبت ظفر آید /

دنیا پلیست رهگذر مرد آخرت اهل تمیز خانه نسازند بر پلی /

سعدی خط سبز دوست دارد نه هر الف جوالدوزی /

اگر ز کوه فروغلتد آسیا سنگی نه عارفست که از راه سنگ برخیزد /

استادان دانشکده‌ها که خود مزدوران «کمپانی خیانت»اند بروستاها نیز رفته بجوانـان روسـتایی نیز سخن رانده شعر پست پایین را :

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

بروی تخته نوشته در پیرامونش سخنها خواهند راند و برای دلسرد گردانیدن جوانان خونگرم روستایی از دانشها نکوهش کرده آنان را «بداشتن ذوق و عشق و پرداختن بشعر» خواهند برانگیخت.

آقای دکتر غنی فرصت دیگری یافته میدان بزرگتری برای رواج دادن به صوفیگری باز خواهد کـرد و برای آنکه مردان روستایی را از کار کشاورزی بازدارد افسانه‌های «کرامات» صوفیان ، بـویژه «مکالمـه بـا نباتات و حیوانات و خاک را بطلا یا احجار کریمه مبدل ساختن» را بآنان یاد خواهد داد.

اینهاست نتیجه‌هایی که از «قانون تعلیمات اجباری» وزارت فرهنگ گرفته خواهد شد.

این را بچاپ می‌رسانیم و از آقای دکتر غنی و از وزارت فرهنگ پاسخ خواهیم بیوسید.

کسروی

کتابها و دفترهای همبسته

افسران ما

بهائیگری

حافظ چه می‌گوید؟

خراباتیان که بودند و چه می‌گفتند؟

دادگاه

داوری (شیعیگری)

در پیرامون ادبیات

صوفیگری

فرهنگ چیست؟

ورجاوندبنیاد

کتابها و دفترها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad